

شهر، سینما و جنسیت

احمد میراحسان



مقدمه:

مطالعه‌ی بینامتنی سینما، شهرشناسی و فلسفه است. شروع مطالعات شهرشناسی من به دهه‌ی پیش بازمی‌گردد؛ یک پروژه پژوهشی پیرامون تهران برای «لیبراسیون» که به صورت مقاله‌ای مفصل به من پیشنهاد شد و نگاه تأویلی‌ام توجه آنان را جلب کرد. بحث چالش ساختار شهر صفوی، قریه‌ی شاه طهماسبی تهران و پایتخت قاجاری که به کانون اصلی مدرنیزاسیون ایران تبدیل شد، نتایج نویسی به بار آورد. پایتخت از تبریز ولیعهدنشین به تهران شاه‌نشین تغییر کانون داد و از آن پس ساختار شهر سنتی که نقشه‌مند و متناسب با عقل سنتی بود آرام آرام در معرض تهدید کنش فاقد عقلانیت نقشه‌مند قرار گرفت که از شهرسازی مدرن

مقاله‌ی حاضر که تحت عنوان مدرنیزاسیون و تخریب، شهر/خاطره و... صورت می‌گیرد، بخشی از پژوهش درازدامنی است به نام شهر/روایت که به صورت کتابی در دست انتشار دارم و پیرامون مفاهیم و مباحثی همچون شهر - جنسیت/ قدرت و تخریب حافظه شهر حین نوسازی، شکل گرفته و مصداق آن هم لاهیجان است. به عنوان یک شهرشناس غیرحرفه‌ای مطالعات شهرشناختی من در حاشیه‌ی علائق اصلی‌ام یعنی سینما و ادبیات و کار عملی و نظری در عرصه‌ی فیلم، شعر و داستان، نقد و زیبایی‌شناختی و مطالعات فرهنگی است. مطلب حاضر نیز بازتاب علاقه‌ی من و

آگاهی نداشت. مدرنیزاسیون مبتنی بر استبداد رضاشاهی نمایش نقطه‌ی شروع تخریب شهر به دست قدرت بود و این شیوه‌ی کور و اغتشاش‌زا در دوران محمدرضا شاه شدت گرفت و بالاخره طی انقلاب، شهر به دست مردم افتاد. اما این بار خود مردم پایتخت را تحت یورش عملیات خودسرانه و حضور و سکونت و مهاجرت‌ها و ساخت و سازها قرار دادند و نگرش پوپولیستی و انقلابی‌گری، ناگزیر به رهاشدگی مهارشهر منجر شد.

با نفوذ باندهای قدرت و گره‌خوردگی‌اش با باندهای انحصار و دلالی و زمین‌خواری و فساد بوروکراتیک مجموعه‌ای از بحران‌های زیرساختی و ساختاری کهنه و نوی اقتصاد کلان و مسائل مربوط به جمعیت و سرریز اتومبیل‌ها و عدم امکانات شهری و آلودگی هوا و صدا و... تهران را به کلان‌شهری با شالوده‌ی مدیریت کدخدانمانه و آینه‌ی اغتشاش مدرنیزاسیون ایرانی و تلاطم‌های گوناگون انقلاب/ضد انقلاب بدل کرد.

در حقیقت این عصاره‌ی بصری/تاریخی دو انقلاب، و مدرنیزاسیون از بالا، اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و نامولد و اقتصاد نفتی و تأثیر سطحی فرهنگ مصرفی غرب و فقدان اندیشمندان و تولید فکر بود که نقش جنگ هم بر چهره‌ی آن تأثیرات خود را باقی گذاشت.

مهاجرت‌ها و توسعه‌ی ناخواسته و فاقد نقشه‌مندی و تعقل مدرن، درهم بافته شد. همان‌گونه که جنبش ملی مبتنی بر خردمندان در سال ۳۳ و جنبش دینی مبتنی بر تفکر شیعی در سال ۴۲ هر دو خواهان استقلال و رهایی از قیود وابستگی و پیشرفت مبتنی بر عقلانیت لیبرالی و دینی و اصلاح امور بودند به همان میزان در عمل، تهران نشان غلبه‌ی عدم عقلانیت و تشویش و فقدان نقشه بر مدرنیزاسیون غرب‌گرا و نیز نوسازی انقلابی است. به این ترتیب رابطه‌ی شهر و قدرت و شهر کانون قدرت و طبیعت و سرشت زن گونه‌ی شهر، طبیعت و آزادی‌طلبی و روایتی که از توسعه‌ی دوپست ساله‌ی اخیر به زبان راوی/شهر منتشر می‌شود علیه اقتدار، ایدئولوژی، انقلاب، تمرکزگرایی، کنش خودرأی و مستبد علیه قدرت مردسالارانه سر برمی‌آورد و اسطوره‌ی تهران را در چالش با افسانه‌ی تهران شکل می‌دهد. روایتی که برای من معنای تأویل جنسیت / قدرت و چالش شهر/ قدرت را منطبق می‌نمود و شکل می‌داد.

ایده‌ی تماشای تهران با پرتو همین ایده‌ی کانونی و دنبال کردن بحران مدرنیزاسیون آن طی دوپست سال اخیر بنا به درخواست شبکه‌ی ۴ به یک طرح مستند بدل شد. متأسفانه صدا و سیما پس از تصویب طرح در مورد تأمین هزینه پژوهش و قرارداد با پژوهشگران با پس‌نهاد و آن پروژه قربانی شد.

و تنها سودی که از صرف وقت دو ساله نصیب من شد توسعه‌ی دانایی‌ام درباره‌ی شهر و نیز شهر تهران بود که آن مطالعات، پایه‌ی مطالعه‌ی کنونی درباره‌ی لاهیجان است که تمایزهای و شباهت‌های خود را با رویدادهای تهران دارد. تشابه در حوزه‌ی یک رخداد مشترک

تاریخی و یک سرنوشت همگانی شهرهای ایران ظاهر می‌شود و تمایز بدیهی است که در فاصله‌ی یک کلان‌شهر ایرانی و شهری کوچک، هرچند با سابقه‌ی تاریخی طولانی ظهور می‌یابد.

رابطه‌ی قدرت و شهر و شهر/جنسیت زنانه با تسلط قدرت مردانه البته همان کانون همانندی است که بر توسعه‌ی شهرهای ایران در موقعیت یک مدرنیزاسیون از بالا پرتوی روشن‌گر می‌افکند و سخن امروز ما نیز بر همین اساس بنیاد گرفته است.

نکته‌ی دیگر آن است که بحث شهر/روایت یا خواندن شهر همچون متن و یک فیلم سینمایی با رویکرد چالش جنسیت/قدرت، تا جایی که اطلاع دارم برای نخستین بار است که ارائه می‌شود. این رویکرد به تماشای شهر محصول علایق، ذهن و همنشینی دانستگی‌های من یعنی در کنار هم قرار گرفتن سینما، شهرشناسی، فلسفه‌ی قدرت و فرهنگ‌شناسی نظام‌های سیاسی مردسالار است.

متذکر می‌شوم که من فمینیست نیستم، نه فمینیست رادیکال، نه فمینیست لیبرال، نه فمینیست مارکسیست، نه فمینیست نومارکسیست و نه حتی فمینیست اسلامی! که در دهه‌ی اخیر نمونه‌ها و مباحثی از آن میان ما سربراز کرده‌است.

با این‌همه این بحث از یک منظر جنسیتی برخوردار است که در قالب توجه به بهره‌کشی جنسیتی شهر/زن به‌وسیله‌ی قدرت/مرد مورد تأویل قرار می‌گیرد.

هر چند موافق ادراک تند و زن‌ورانه

نیستم و باور دارم، هستی طبیعی چیزها

در جان خود روح معتدل و خردمندی دارد که

با تخطی از آن، هستی چیزها دچار بحران‌های مرگبار می‌شود. با این همه مایلیم بگویم هرگز به دگماتیسم دستگاه باور ایدئولوژیک و قطعیت‌گرایی نامعقول هم اعتقادی ندارم و آماده‌ام در صورت تناسب موضوعی خاص با روش و رویکردی عام آن را تحت آن دستگاه به پرسش وادارم و به صدا درآورم و به این صدا هم گوش فرادهم. من آن را مغایر با بررسی‌ها و پژوهش‌های دیگر با رویکردهای متمایز نمی‌بینم.

در حقیقت معتقدم یک انسان اهل تولید تفکر دارای کنجکاوی آزمایش‌گرانه است و از دستگاه ثابت و قطعی می‌پرهیزد.

پرسش روایت سینمایی ما از موقعیت بحرانی زن / شهر و کشمکش آن با قدرت / مرد آن است که آیا شهر زنده می‌ماند یا می‌میرد؟



به نظر،
نگره‌ی جنسیتی
و چالش‌های آن
برای بررسی
مسائلی نظیر
شهر/ طبیعت و
شهر/ خاطره و
روایت سینمایی
از چالش‌های
شهری چون
لاهیجان بسیار
مفید است

بدیهی است اسلوب و رویکرد هر بحث ولو یک اسلوب ناقصیت‌گرا به ناگزیر و در همان حال به اجبار دستگاهی ویژه را معرفی می‌نماید که در قالب آن موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد. این امر به معنای آن است که در ارتباط با موضوع مورد پژوهش پاره‌ای از رویکردها دارای انطباق درونی با گفتمان مورد تحقیق‌اند.

به نظر، نگره‌ی جنسیتی و چالش‌های آن برای بررسی مسائلی نظیر شهر/ طبیعت و شهر/ خاطره و روایت سینمایی از چالش‌های شهری چون لاهیجان بسیار مفید است. بدون تردید از آرمانشهر افلاطونی تا پولیس ارسطویی و همه‌ی تاریخی که در فاصله‌ی آن تا امروز به سر آمده است، قدرت‌ها نسبت به شهر رفتاری مبین سلطه‌ی مردانه داشته‌اند و به ویژه در دوران مدرن با احاطه‌ی تکنولوژی بر زندگی شهر، شهر چون ذخیره‌ی کسب سود دیده شده است. چنان‌که طبیعت در زمین از ارتباطی درونی، معنوی در قالب زمین / مادر به رابطه‌ای تازه و مبین قالب‌بندی مدرن و تکنولوژیک یعنی زمین/ ذخیره تبدیل شده‌است.

به این ترتیب مطالعات و فرهنگ و نگره‌ی فمینیستی در مواردی برای ادراک بهتر چالش شهر و قدرت، در این گفتمان مفید واقع شده است و من هیچ احساس متعصبانه‌ای علیه این نیاز و هیچ اکراه و انسداد و منعی در پذیرش ارزش‌های مثبت این منظره نداشته و از آن استقبال و بحث حاضر را جلا بخشیده، عمق بحران را شفاف‌تر به نمایش گذاشته و طراوتی نیز به پژوهش داده‌ام که متضمن سرشت نوآورانه‌ی هر کار خلاق است.

ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از مطالعه‌ی موجودی به نام زن/ شهر یا شهر/ زن که حاوی عناصری کاراکترستیک و شخصیت پردازانه‌ی شهر/ روایت باشد آسان نیست؛ تعریفی که وجوه زنانه‌ی شهر یعنی شهر/ زهدان، شهر / فرهنگ، شهر/ تخیل، شهر/ طبیعت، و شهر/ یاد و... را دربر گیرد و برای همگان پذیرفتنی به نظر آید. از همین رو قابل فهم است ابتدا آن را در زمره‌ی مطالعه روابط جنسیت/ قدرته‌ی شمار آوریم، یعنی تصور شهر همچون وضعیت زن.

پس نخستین نکته‌ای که درگیری ذهنی ما را فراهم می‌آورد توصیف آگاهی فمینیستی از شهر است، نکته‌ای که باید آن را قدم به قدم بنا نهاد و در مورد آن کنجکاو‌ی نشان دهیم.

بنا به نظری، آگاهی فمینیستی زنان در جامعه‌ی طبقاتی مردسالار آگاهی از قربانی شدن‌شان به دست مردان است. گفته می‌شود زن برای درک خود به عنوان قربانی باید از غیر خود، به عنوان قربانی‌کننده آگاه باشد. اگر مفهوم استعاره‌ی زن/ شهر را در بحث‌مان گسترش دهیم می‌توان نتیجه گرفت شهر باید از قدرت آگاه باشد. آگاهی شهر از قدرت یعنی چه؟ آیا این مفهومی تمثیلی

فرهنگ دارای
 منشا زنانه است
 و با همین ماهیت
 خاطره‌ی دوران
 مادرسالاری
 را زنده نگاه
 می‌دارد که
 اولین نشانه‌های
 شکل‌گیری
 فرهنگ شهر را در
 سکونت‌گاه‌های
 کشاورزی متشکل
 نموده‌است



بدون مسئولیت که صرفاً به بهره‌کشی جبارانه از شهر علاقه‌مند است و نقش یک دلال یا فاعل سوداگر را برابر شهر بازی می‌کند، فضایی دیگر بر سرنوشت شهر حاکم خواهد بود و حیات او به خطر می‌افتد.

باید پذیرفت که آگاهی شهر از قربانی شدن‌اش آگاهی دوسویه

است.

آگاهی از مثله شدن احساس شادی از آگاهی به وضعیت خود و امکان بالقوه‌ی رشد معقول و کسب آزادی و واکنش علیه استبداد، جهالت، بی‌خردی و رفتار جبارانه با شهر.

در اینجا آگاهی شهر جمع مکانیکی آگاهی مردم شهر، زنان شهر و نیروهای فرهنگی و آگاه نیست. بلکه تبدیل شدن نیروی ذهنیت پراکنده و بی‌شکل به یک نهاد مقاومت‌کننده برای تحول و تغییر به سود حاکم شدن خرد و آزادی بر سرنوشت شهر است.

نیروهای شهر برای آزادی از تخریب‌هایی که در کتاب برمی‌شمیریم عبارتند از:

- شهروندان
- فرهنگ
- روایت
- نمایش
- دموکراسی
- طبیعت

است یا واقعیت دارد. باید پرسید وقتی ما شهر را موجود زنده‌ای تعریف می‌کنیم، آن را چگونه دانسته‌ایم؟ موجودی زنده بدون روح و حیات ذهنی و واکنش خودآگاهانه نسبت به تهدیدها و عوامل مخرب یا نه برعکس؟

آیا توان فعالیت و عکس‌العمل و فاعلیت را دارد یا منفعل و فرمان‌پذیر است. آسیب، بیماری، مرگ یا رشد و جوانی شهر آیا یک سره در گرو کنش نیروی حاکم بر شهر است؟ و قدرت در کشوری نظیر کشور ما، تنها فاعل مایه‌اش است؟ و باز به مسائل جزئی‌تر می‌توان دقت کرد. مسائل قدرت در ایران و نقش States و government در این میان چیست.

فرمانفرمایی و بوروکراسی، دیوان و درگاه، افق هدایت و مدیریت با شهر چه معامله‌ای می‌کند؟ در نگاه اول ما با شهر/ زن مواجهه‌ایم. باشنده‌ای و موجودی زنده که در یک سیستم دموکراتیک به نحوی می‌زید، در یک سیستم دموکراتیک مردسالار در وضعی متفاوت از یک سیستم دموکراتیک زن سالار و در موقعیتی معقول و رها از سالاریت این یا آن جنس و فضایی برابر، برای هستی انسانی. بدیهی است شهر/ زن، در یک سیستم سلطه و مدیریت مردانه و



نمایش / زن و شهر /
نمایش به نحوه‌ی
باشندگی مان در
شهر و مکان شهری
بستگی دارد و نه به
نمایش‌های خاص و
نمایشگری‌های معینی
که نام نمایش به
خود می‌گیرند

شهر در گردآوردن این نیروها از زادگاه خود و مولودهای
شهری یعنی از:
علم مدرن
سینما
روشنفکری
دیالوگ

در متن ما به چگونگی ارتباط روایت و سینما با شهر خواهیم پرداخت و خواهیم دید که یک روایت سینما چگونه به نشانه‌های شنیداری و دیداری وابستگی دارد و تصویر و شهر در تجربه‌ی ما چه ارتباطی برای شکل و سازمان‌دهی متن می‌سازند و چگونه عناصر روایت فیلمیک در خوانش ما از شهر و تخریب میراث‌های طبیعی و انسانی ظاهر می‌شوند.

بدیهی است که درباره‌ی سرشت روایت خطی و یا روایت مدرن سینمایی و نسبت آنها با این متن سخن خواهیم گفت: در اینجا سه عنصر شخصیت، کشمکش و ماجرا نقش کانونی در شکل‌گیری متن روایت سینمایی ایفا خواهند کرد.

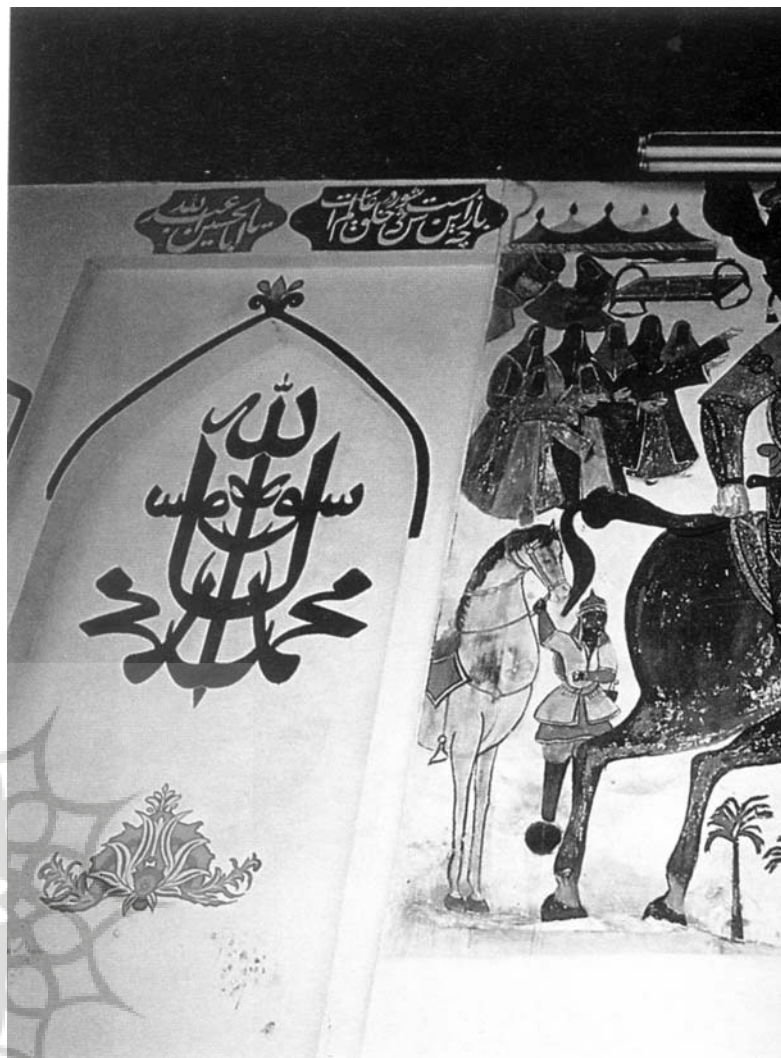
الف: شخصیت

شهر / زن، شخصیت زنانه‌اش را با عناصر فرهنگی / اسطوره‌ای از هستی یا بی‌شهر و موجودیت حاضر، شکل می‌دهد و بیش از هر چیز این عنصر زنانه با زهدان شروع می‌شود.
شهر / زهدان کانون شخصیت روایت سینمایی ماست. در حقیقت باید گفت شهر همچون یک دستگاه توالد و تناسل کانون مفهوم و

سود می‌برد. همه‌ی این پدیده‌ها در شهر و به ویژه شهر مدرن ظاهر شده‌اند و نیروهایی علیه جباریت و جهالت در اداره‌ی شهر به شیوه‌ی ماقبل مدرن و یا مردسالارانه‌ای‌اند.
چنین است که شهر علیه نفی هویت، نفی حافظه و زدودن خاطره‌هایش می‌ستیزد.

آمیزش شهر با تخیل، یاد و فرهنگ راهی برای ستیز بر علیه فراموشی است. این پروژه بررسی شهر از منظر تخریب در جریان مدرنیزاسیون، با اسلوب قرائت و رویکرد گفتمانی پیش خواهد رفت. خوانش شهر به مثابه‌ی متن، به مفهوم تلاش‌های روایت سینمایی و خواندن یک فیلم است. در اینجا است که شهر و تخیل، تصویر و تفکر، یادها و روایت درهم می‌آمیزد. و خوانش و گفتمان را در نسبتی دیالکتیکی شکل می‌دهند. ما شهر را می‌خوانیم، شهر را تماشا می‌کنیم و به روایت شهر گوش می‌دهیم تا با آن گفت‌وگو کنیم. این گفت و گو به روایت شکل‌گیری گفتمانی پیرامون مدرنیزاسیون ایرانی و تخریب هویت و یاد و روح شهر منجر می‌شود.

هم در روایت خطی
 و هم در روایت
 غیرخطی سینمایی
 اشکال گوناگون
 کشمکش، نقش
 محوری دارند. این
 کشمکش است که
 بحران‌ها و تعلیق‌ها را
 می‌سازد. کشمکش،
 همان تقابل است که
 به گره‌گشایی ختم
 می‌شود



دارد. زمین روح شهر است و به این ترتیب راوی ما در پاره‌ی دیگر راوی / معشوق است. باید دانست که گویی روح زمین / مادر اثرش را در زندگی شهر به صورت حضور طبیعت شهری در شهر باقی می‌گذارد. تمایل شهر به باغ، فضای سبز، درخت، آب، نسیم و هوای مطبوع و... و حفظ هستی طبیعت در آغوش خود به تعیین همین سرشت زنانه و ماهوی و ذاتی شخصیت زن بستگی تام دارد و به صورت یک ضرورت خود را نشان می‌دهد. از اینجا تخریب طبیعت شهری، به معنی تداوم همان تخریب هستی زنانه‌ی شهر به وسیله‌ی سلطه‌ی قدرت مردانه به شمار می‌آید.

یکی دیگر از اساسی‌ترین وجوه شخصیتی شهر، سیمای شهر / فرهنگ است. اصلاً فرهنگ دارای منشا زنانه است و با همین ماهیت خاطره‌ی دوران مادرسالاری را زنده نگاه می‌دارد که اولین نشانه‌های شکل‌گیری فرهنگ شهر را در سکونت‌گاه‌های کشاورزی متشکل نمود.

باید گفت، شهر به مثابه‌ی آغوش و شهر به مثابه‌ی آرامشگاه وجوهی است که با همین سرشت زنانه در روایت مردانه از شهر معنا گرفته است. پیدایش نظام طبقاتی چنان با روایت مردانه از شهر درآمیخته که تشخیص روح زنانه‌ی شهر را گاه برای بسیاری ناممکن می‌کند.

تأویل جنسیتی‌اش را شکل می‌دهد. در این جا، تبارشناسی شهر ما را به نخستین سائقه‌ی حیات شهری راهنمایی می‌کند که صرفاً عمل مکانیکی پرورش جنین و نوزایی مستمر را نمایندگی نمی‌کند بلکه، وجه لذت، برانگیختگی برای حیات سرخوش و توأم با حس دوست داشتن، و خاطره و مشارکت و آغوش را نیز می‌سازد. شکل سنتی این نقش زنانه، با استقرار، تولید فرهنگ، خانه بودن و مأمّن همراه است.

در اینجا دو جنبه‌ی شخصیت راوی سربرمی‌آورد. راوی / زن از سویی راوی / معشوق است. رابطه‌ی دوسویه در اینجا به شهر قدرت روایت زندگی آزاد و عشق‌آمیز و شکوفایی هدیه می‌کند. اغلب در نظام مردسالارانه قدرت این معشوقگی یک‌سویه و به مفهوم سلطه‌ی مرد بر زن است. در اینجا راوی، روایتش تعویق مرگ، به دست آوردن فرصت زندگی و ادامه دادن در شرایط برزخی به امید آینده‌ای بهتر است. همان‌گونه که شرح دادم یک معکوس-سازی کوچک در مفهوم نمادین زن / شهرزاد صورت داده‌ام. شهرزاد، مولود شهر و در تفسیر حاضر زاینده‌ی شهر است. ژرف‌ترین عنصر شخصیتی شهر، در این روایت، زن / زمین است. شهر ریشه در زمین



انسان، به پایان برسد. نظمی رها از سلسله‌ی جنسیت. اما امروز واقعیت رابطه‌ی سلطه‌گرانه زن/شهر و قدرت/مرد در خفای زندگی اجتماعی چالش بزرگی به راه انداخته که عنصر رویداد و کشمکش را در روایت سینمایی ما می‌سازد.

گفت‌وگو درباره‌ی کشمکش امروزی بر زمینه‌ی رویداد مدرنیزاسیون، توسعه‌ی فضاهای شهری و غلبه‌ی دلالی و واسطگی بر هستی شهر بنا به مصداق شهر لاهیجان، همان کانون بررسی و تفسیر ماست. اما پیش از آن خوب است اندکی درخصوص عنصر کشمکش در روایت سینمایی سخن بگویم.

هم در روایت خطی و هم در روایت غیرخطی سینمایی اشکال گوناگون کشمکش نقش محوری دارند. این کشمکش است که بحران‌ها و تعلیق‌ها را می‌سازد. کشمکش، همان تقابل است که به گره‌گشایی ختم می‌شود.

در این الگو پرده‌ی اول، آغاز و نقطه‌ی عطف و پرده‌ی سوم، پایان که در روایت خطی سینمایی وجودش حتمی است، وجود ندارد. زندگی شهر چون قطعه‌ای برای روایت غیرخطی، که آغاز و پایان آن حذف شده روایت می‌شود. اما تقابل به روابط غیرخطی، رگه‌ای از ساختار دراماتیک می‌دهد و در حقیقت این نوعی شکل ترکیبی روایت سینمایی است که شهر را به نمایش می‌گذارد. بطن دراماتیک شهر در حقیقت در متن تقابل معرفی می‌شود و نیاز نیست که ما زمان دیگری برای آن چون مقدمه‌ی تقابل در نظر بگیریم. هر نسل و هر دوره‌ی زمانی معرف بطن دراماتیک و نیز تقابلی است

جنبه‌ی مهم دیگر شهر، نمایش است. شهر/نمایش هم گویای جنبه‌ی دیگری از رفتار زنانه در مناسبات طبقاتی و مردسالارانه است.

زن می‌خواهد خود را به نمایش بگذارد و این نمایشگری جزء سرشت او به شمار آمده است. شهر محل نمایش چیزی است که تولید می‌شود. آن چه نیازمندیم و آنچه جنبه‌های غیرعادی زندگی انسانی را باز می‌گوید، تنها تماشاخانه‌ها و محل‌های نمایش و آیین‌ها و کارناوال‌ها و... نیستند که به نمایش شهر را معنادار می‌کنند و نه فقط محل‌های نمایش کالاها، ویتترین‌ها و دکان‌ها و... از کهن‌ترین اعصار زندگی شهر تا شهر مجازی دیجیتالی، حرکت در شهر همراه با میل به نمایش، آراستگی و ارائه بوده است.

نمایش/زن و شهر/نمایش به نحوه‌ی باشنگی‌مان در شهر و مکان شهری بستگی دارد و نه به نمایش‌های خاص و نمایشگری‌های معینی که نام نمایش به خود می‌گیرند.

شخصیت دیگر این روایت سینمایی، قدرت/مرد است. این شخصیت آن‌چنان معرف همه است و سلطه و سایه‌ی سنگین آن در تاریخ تمدن طولانی نظام مردانه اجتماع، چنان دارای وسعت است و سراسر جامعه‌ی طبقاتی را فراگرفته که نیاز به اثبات ندارد تا سرشت مردانه‌ی قدرت و ماهیت مردانه‌ی حاکمیت بر شهرها معلوم شود. موجودیت کانونی قدرت در شهر و تعریف شهر با قدرت امری ازلی و ابدی نیست و محصول نظام طبقاتی/مردسالار دورانی است که می‌تواند با امحاء دولت و یا نفی قدرت/مرد و جایگزینی نظم/



موانعی که سد راه دستیابی‌اش به پیشرفت معقول و رشد و آزادی و شکوفایی می‌شود برخورد کند و از زادگاه شهر، روشنفکری، فرهنگ، دموکراسی و... سود جوید تا قدرت را مهار کند و در وضعیتی تعادلی با شهر قرار گیرد.

مسئله این رویداد می‌تواند نقطه‌ای عطفی داشته باشد و واقع‌های نو در ماجرا چنگ اندازد و به مسیری دیگر پرتاب کند. مسیری که به جای قهر و آشتی و اندیشه و صلح و خردورزی و آزادی و ... جانشین آینده‌ی بحرانی. و راه حل نو، جایگزین آشوب‌ها و ویرانی‌ها و حذف‌ها شود.

این است تطابق ساختار روایت سینمایی و روایت شهر، که با مصداق لاهیجان پی می‌گیریم.

در اینجا است که خرده داستان‌های تخریب میراث‌های طبیعی و نیز بحران شهر / خاطره و زدودن حافظه‌ی شهر که عامل اصلی مقابله با فراموشی است روایت می‌شود. بهره‌کشی نظام مردسالار از زن مبتنی است بر زدودن خاطره و هویت فردی و محو آن و نفی موجودیت مستقل استثمار شونده برای تداوم حق استثمار و بهره‌کشی.

به یقین شهر/خاطره متضمن تاکید بر یادها، حقوق و هویت شهر و محصول زنده‌انگاری آن و تجمع یادهای طبیعت، فرهنگ و تاریخ است که به کمک شهر/زن می‌آید و او را از موجودی بی‌هویت و زبون در اسارت قدرت مردانه نجات می‌دهد.

در اینجا می‌خواهیم داستان تخریب میراث‌های طبیعی شهر را در

که در ضمن معرفی شخصیت‌ها، داستان دوران و فرضیه و موقعیت دراماتیک یعنی شرایط پیرامون ماجرای اصلی دوران را بازگو کند و رابطه‌ی شخصیت‌های اصلی داستان و شخصیت‌های دیگر را به نمایش گذارد.

به طور مثال در روایت / شهر ، شخصیت بیگانه، یک شخصیت مرتبط با ماجرای مدرنیزاسیون است. در واقع مدرنیته شخصیت بسیار مسلط و تعیین‌کننده‌ای است. زمان مردن، هم شکل هستی زن/شهر و قدرت/مرد را تعریف می‌کند و هم در قالب تمدن مدرن در دورنمای دنیای زن/شهر حضور دارد. ماجرای دراماتیک به این ترتیب در هر نسل گویی نو به نو آغاز می‌شود: راه می‌افتد و تقابلی را که گاه چندین نسل طول می‌کشد پیرامون دو شخصیت اصلی که تمام طول جامعه‌ی زمین دار و دوران مدرنیزاسیون را در تاریخ زندگی طبقاتی شهر ترسیم کرده، تعریف می‌کند. فرضیه دراماتیک در طی صد سال اخیر و چند نسل در واقع این پرسش است که داستان درباره‌ی چیست. در واقع فرضیه‌ی دراماتیک، نیروی دراماتیکی ایجاد می‌کند که می‌خواهد داستان شهر مدرن ایرانی را با مصداق لاهیجان که یک الگوی عمومی است به نتیجه برساند.

اما کشمکش و تقابلی که می‌خواهم به نمایش گذارم، مجموعه‌ای از ماجرای دراماتیک است که با بطن دراماتیکی موسوم به تقابل به هم پیوند می‌خورند. این ماجرا جدال شهر و قدرت، زدوده شدن خاطره و حافظه‌ی شهر، وارد آمدن آسیب‌ها و زخم‌ها و غیره را ترسیم می‌کند. شخصیت اصلی، زن/شهر طی این کشمکش‌ها می‌کوشد با

شده است. در تاخت و تاز مردسالارانه، اندام‌های حیاتی شهر آسیب دیده و سیمای شهر زخم‌های مهلکی پذیرفته است. شهری که نشانه‌های بارزش قومی یک ملت، حافظه‌ی تاریخی و میراث طبیعی بزرگی را در خود جای داده است قربانی مدرنیزاسیون فاقد عقلانیت و استیلا‌ی زورمدارانه و تغییر و تبدیل‌های خودسر شده است. لاهیجان سرزمینی است که بر دامنه‌ی یکی از بلندی‌های البرز از یک سو و ساحل دریای خزر شکل گرفته است. این منطقه دارای جغرافیای خارق‌العاده‌ای است. شهر از فرم پستی و بلندی و شیب دلنشینی برخوردار است، و سرسبزی آن که از زمان قاجار با باغ‌های چای توأم شده یکی از بی‌نظیرترین مناظر را فراهم آورده است. لاهیجان چون بسیار مرطوب و بارانی است اغلب بناهایش از بین می‌رود، اما طبیعت درون شهر حکم یادگار را پیدا می‌کند. بی‌توجهی به حفظ این میراث‌های طبیعی تأثرآور است. برای مثال قلعه‌ی کهن دژ از بین رفته، اما معدن سنگ آنجا را می‌فرساید.

میراث‌های طبیعی مورد تخطی

تخریب فضای طبیعی کهن دژ (اشکانیان) تبدیل به معدن سنگ
تخریب فضای طبیعی شاه نشین کوه
تخریب فضای سبز بقعه‌ی شیخ تاج‌الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی در شرق لاهیجان
تخریب میان پشته - جزیره‌ی طبیعی قصر شاه عباس
تخریب فضای سبز آقا میرشمس الدین (قرن دهم)
ورودی شرق - از لنگرود - چشم‌اندازی وسیع - کوه ورودی غرب از رشت و مسیر رودخانه
تخریب باغ‌های چای
تخریب باغ‌های کارخانه‌های چای
تخریب فضای طبیعی کاشف‌السلطنه
تخریب باغ میرصفا
تخریب صحرا
تخریب درخت‌های تبریزی بام‌های سفالی
درختان قبرستان آسید محمد
تخریب شالیزارهای اطراف
تالاب امیر کلایه - طرح گردشگری
باغشاه. لاشیدان محله - درختان بلوط - نقاشی‌های زیارتگاه
تخریب نقوش چهار پادشاه و چاه آب (چاه امام زمان)
تخریب چاه امام زمان. مسجد جامع - آتشکده‌ی قدیم
تخریب اشجار باغ پیش قلعه در سال ۱۰۰۰ هـ. ق. توسط شاه عباس و درست کردن میدان چوگان
منطقه دیلمان در حال تخریب - پل‌های ساحل مازندران
حمام گلشن، دکه‌های سیمانی
و ...

ربع قرن اخیر بازگویم. داستانی که آینده‌ی عنصر روایت سینمایی و نمایشگری است و شهر را در رویدادهای زیر دنبال می‌کند:

انقلاب، جنگ، دوران سازندگی، دوران اصلاحات و امروز مقاطع زمانی این روایت و شهر مصداق ما، لاهیجان است. تخریب لاهیجان، جدا از همه‌ی مفاهیم، قبل از هر چیز تخریب میراث‌های طبیعی شهری است. تخریب یک خاطره‌ی بسیار کهن تاریخی است. زیرا لاهیجان یکی از شهرهایی است که حافظه‌ی دوهزار و اندی ساله‌ی ایران را در خود دارد.

لاهیجان قدیمی‌ترین خاطره‌های مردم ایران و به ویژه گیلان را در خود نهفته دارد. پس نخستین تخریب لاهیجان، تخریب زهدان و سترون کردن شهر با نبود کردن طبیعت / تاریخ آن است.

گسترش و شکل‌گیری کالبد اصلی شهر

لاهیجان در دوره‌ی صفویه و براساس

الگوی شهرسازی دوران صفوی

ساخته شد

زندگی شهر چون

قطعه‌ای برای

روایت غیرخطی،

که آغاز و پایان آن

حذف شده، روایت

می‌شود. اما تقابل

به روابط غیرخطی،

رگه‌ای از ساختار

دراماتیک می‌دهد و

در حقیقت این نوعی

شکل ترکیبی روایت

سینمایی است که شهر

را به نمایش می‌گذارد

مسجد جامع لاهیجان

در دوران شاه سلطان

حسین بسیار گسترش

یافت و طبق الگوی

شهرسازی صفوی،

در کنار مسجد جامع

بازار به عنوان قطب

اصلی ستون فقرات

شهری در محله‌ی

میدان شکل گرفت و

واحد‌های مسکونی در

اطراف این راسته‌ی اصلی

شروع به توسعه کرد. شهر در

این دوره از دو قطب حکومتی

در شمال و تجاری در جنوب تشکیل

شده بود و این دو قطب به وسیله‌ی راسته

بازار «تکیه بر» به یکدیگر اتصاف داشتند. ساختار شهر در این دوران

مبتنی بر محله بود و هفت محله‌ی اصلی، شهر را تشکیل می‌داد و

محله‌ها هویت مستقل داشتند.

در دوران قاجار، لاهیجان توسعه‌ی موزونی یافت و بناهای

ماندگار و رفیعی در این دوران ساخته شد.

در دوران پهلوی، طبق همان الگوی مدرنیزاسیون از بالا به

جای حفظ بافت قدیمی و تأسیس یک بخش مدرن در کنار شهر،

خیابان‌های عریض بافت کهن را از هم گسیخت و شهر در چارچوب

شبکه‌ی شطرنجی جدید آسیب دید.

لاهیجان - شهر قدیمی گیلان، امروز حکم زنی را دارد که از

صدمات پی در پی همسری خشن، جاهل، و نامهربان و سودجو بیمار

بی‌توجهی به بیکربندی و ساختمان زمین شهر و تعدی به لاهیجان از منظر مفهوم بیکرشناسی زمین یا ژئومورفولوژی نکته‌ای است که در بحث از تخریب میراث طبیعی جایگاه مهمی دارد. بیکرشناسی زمین یعنی شناخت و تفسیر علمی منشاء و چگونگی تشکیل چشم‌اندازهای طبیعی زمین از نظر ناهمواری‌ها و اشکال سطحی آن. مجموعه‌ی مباحث و روش‌های شهرسازی اشاره می‌کند که: توجه به تیپ ناهمواری‌ها، مهندسی زمین، شیب و غیره مهم است زیرا مطالعه‌ی بیکرشناختی منجر به تعیین شکل زمین و تیپ آن و شناختن عوامل مهم تغییردهنده‌ی شکل زمین در زمان و مکان می‌شود.

بیکرشناسی زمین‌های خارج از آب و بیکرشناسی زمین‌های ساحلی با مطالعات مربوط به طرح‌های توسعه‌ی شهری در ارتباط هستند. آشنا شدن با منشاء پیدایش و تشکیل ناهمواری‌ها در مواجهه با چشم‌اندازهای طبیعی به ویژه به هنگام کاربری‌های مختلف می‌تواند در اتخاذ تصمیم درست کمک زیادی کند.

در شهرسازی سنتی لاهیجان به طور غریب و باور نکردنی به مختصات جغرافیایی و طبیعی و محیطی و زیستی توجه می‌شد. مصالح ساختمان‌های خانه‌ها، زاویه‌ی تابش آفتاب، قوانین نورسجی فضاهای ساخته شده، استفاده از مختصات جغرافیایی و محاسبه‌ی زاویه تابش آفتاب در طرح‌ریزی شبکه گذرهای شهری و جهت‌گیری برای آنکه در تابستان خانه‌ها و گذرها کمتر در معرض آفتاب باشند و در زمستان با نور و تابش بیشتر خورشید امکان بهتری برای زیست فراهم آورند، و استفاده از شیب زمین و غیره همه و همه هوشمندانه مورد استفاده قرار می‌گرفت. امروز شهر، در گسست با وضع طبیعی و به طور مغشوش رشد می‌کند.

درک فضای شهری لاهیجان

درک فضای شهری لاهیجان به مثابه گردآمدن مردم، اشیاء و رویدادها، متضمن توجه به طبیعت شهری به عنوان اساسی‌ترین وجه دیدگاهی اجتماعی - مکانی از فضای شهر است. محیط فیزیکی طبیعت همان‌گونه که شهرسازان متذکر می‌شوند. عنصر عمده‌ی سازنده‌ی فضای شهری است. در کتاب طراحی فضای شهری آمده است:

«مشخص است که برخی از کیفیت‌های محیط شهری نتایج تعامل میان کنش انسان و فضای فیزیکی طبیعت است. فرایندهای اجتماعی در طول زمان، فضای انسانی را با کنش متقابل با این فضای طبیعی خلق کرده‌اند. به این ترتیب، جنبه‌های ویژه‌ی فضای انسانی را با برهم کنش میان ویژگی‌های فضای طبیعی و خصیصه‌ی اجتماعی مردمی که آن را اشغال و دگرگون کرده‌اند تعیین می‌شود. در لاهیجان هم تأثیر کیفیت طبیعی محیط، بر کیفیت‌های فیزیکی و اجتماعی فضای انسانی نادیده گرفته شده و همچنین توسعه‌ی فضای شهری تأثیری سوء بر طبیعت گذاشته است. برای مثال در

مورد سکونت‌گاه‌ها، تأثیر محیط طبیعی که در گذشته مورد توجه بود، امروز کاملاً ندیده گرفته شده و سکونت‌گاه‌ها در تضاد با محیط طبیعی قرار گرفته‌اند. و همچنین توسعه‌ی بخش مصنوع شهر به فضاهای طبیعی درون شهری آسیب می‌رساند.

میشل هوگ در out of place از اهمیت یک ورودی قدرتمند و دراماتیک و با هویت در ورودی شهر سخن می‌گوید. لاهیجان به طور طبیعی دارای دو ورودی عظیم با چشم‌انداز طبیعی بود که دارای شخصیت ویژه‌ای بودند و هر دو مورد تعرض قرار گرفته‌اند. شهر لاهیجان متشکل از سه تاریخ و سه لایه متفاوت است.

قبل از اسلام:

ریشه‌اشکانی/سامانی

دوره‌ی اسلامی:

شهراسلامی/اصفوی

دوره‌ی مدرن:

لایه‌ی قاجاری

شهر مدرن

لایه‌ی رضاشاهی

لایه‌ی محمدرضاشاهی

لایه‌ی جمهوری اسلامی

سه بافت:

بافت کهن

بافت مدرن

بافت خودرو (پایین شهر)

در روایت / شهر ،
شخصیت بیگانه ،
یک شخصیت
مرتبط با ماجرای
مدرنیزاسیون
است. در واقع
مدرنیته شخصیت
بسیار مسلط و
تعیین کننده‌ای
است

امروز تخریب همه سویه، مادی و معنوی، هر سه لایه را شامل می‌شود. بافت شهری و بافت طبیعی.

در مدرنیزاسیون شهر لاهیجان اساساً علیه طبیعت قیام شده و توجهی به کاربری طبیعت نشده است از جمله:

عدم استفاده از خطوط زمین ناتوانی در دیدن حرکت موزون رستنی‌های طبیعی در کنار اتصال گیاه با افق‌های دید عدم ترکیب عناصر افقی و عمودی و خطوط منحنی طبیعی برای ایجاد پویایی عدم ایجاد فضا و فرم‌های خالص و همگون و هموار با طبیعت عدم احترام به طبیعت کوه و ایجاد بافت مسکونی مغشوش تعریف جداره‌ها و لبه‌های شهری در ضمن تخریب حریم سبز و تجاوز به طبیعت

عدم تلفیق درست معماری با طبیعت
تخریب پرسپکتیوهای بدیع طبیعی
و ...

گردشگری:

امروز لاهیجان از یک شهر مولد به شهر
سیاحتی بدل می‌شود.
تخریب ابریشم و توتستان‌ها و ابریشم‌کشی
دوره‌ی قاجاری و پهلوی
تخریب شالیزارها
تخریب باغ‌های چای
عدم طراحی برای گردشگری: ضرورت دارد
به نکات زیر توجه شود که هر سه با حفظ طبیعت
نیز بستگی دارد.
محیط برای ثروتمندانی که حاضرند خرج
کنند.

محیط طبقه‌ی متوسط و کمپینگ
و حفظ محیط زندگی مردم.

شبیه کوچولو

تأملی در روند تبدیل و تطبیق داستان

شازده کوچولو به شبیه‌خوانی

علی اصغر دشتی

شبیه کوچولو

(تأملی در روند تبدیل و تطبیق داستان)

شازده کوچولو به شبیه‌خوانی

علی اصغر دشتی

سراینده‌ی اشعار: محمد مطلق

انتشارات نمایش

علی اصغر دشتی به اعتقاد من از خیل این جوانان نوجوی
بذوق صاحب قریحه است که کارش: کارگردانی نمایشنامه‌ی
منظوم شازده کوچولو سروده‌ی محمد مطلق به شیوه و سیاق
تعزیه، براساس داستان دلپذیر و جاودانی آنتوان دوست اگزوپری،
مرا شگفت‌زده کرد و به تحسین واداشت. کار دشتی، هم از
لحاظ قالب و صورت و هم از جهت معنی و محتوا، برخلاف
نظر کارگردانی ایرانی که سال‌هاست از وی کاری ندیده‌ایم و
نمی‌دانم چرا در پاریس، آن نوشته و سخنان را بی‌ذکر دلیل، خارج
از موضوع می‌دانست. این کار تئاتری است، زیرا نمایشنامه بافت
دراماتیک استواری دارد (که اگر جز این می‌بود عجیب می‌نمود
زیرا اصل داستان از سنت اگزوپری است) و به زبانی ساده و دور
از هرگونه تکلف و تعقید که گویا امروزه روز شیوه‌ی مختار زمانه
شده است، داستان سنت‌اگزوپری را به نحوی نو روایت می‌کند.
کارگردانی به شیوه‌ی تعزیه نیز به مثابه‌ی وصله‌ی ناجوری که
بر نسج متن دوخته باشند نیست، بلکه، روایت سراینده «مجلس»

نیاز دراماتیک شهر / زن به کشاندن قدرت /
مرد به پاسخ‌گویی محاکمه و وارد شدن به
ترک سلطه‌ی داستان را به پیش می‌برد، تا با
بطن دراماتیکی موسوم به گره‌گشایی، راه‌حل
رویدادهای بحرانی یک دوره پیدا شود و
دیالکتیک حیات شهری دوره‌ی نو و کشمکش‌ها
و پیشرفت‌های تازه‌ای را تدارک ببینند.

پرسش روایت سینمایی ما از موقعیت بحرانی
زن / شهر و کشمکش آن با قدرت / مرد آن است
که آیا شهر زنده می‌ماند یا می‌میرد؟

موفق شده یا به شکست دچار می‌شود؟ با
قدرت آشتی می‌کند یا قدرت را به پذیرش تعادل
و برابر و عمل معقول فرا می‌خواند یا مسابقه
را می‌بازد در شرایط تاریخی / طبقاتی قدرت
مسلط مردسالار تداوم می‌یابد؟ مرد را ترک
می‌کند و همسری دیگر می‌پذیرد و با غریبه
ازدواج می‌کند؟ یا قدرت دیگر، ضلع و رأس سوم
مثلث سربرمی‌آورد؟ و یا قدرت موجود اصلاح
می‌شود؟